

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

طرح یک اشکال مهم

عرض کردیم اشکالی که ممکن است در ما نحن فيه بعنوان **قد يقال** ذکر شود این است که شخصی که تألیفی یا اختراعی یا ابتکاری دارد، این تألیف او محصول مستقل خود این شخص نیست، بلکه اشخاص دیگری در گذشته تحقیقاتی انجام داده اند و نظراتی داده اند، این شخص باتوجه به آن تحقیقات به این نتیجه رسیده است.

یا در مثل دارو؛ قبلاً ترکیبهای مختلفی واقع شده، آثارش روشن شده، حالا این شخص برای حل يك مشکل جدید با توجه به تجربیات سابق و معلومات دیگران، خودش هم يك دقتی می کند و به يك نتیجه ای می رسد، آیا این اشکال سبب نمی شود که ما بطور کلی بگوییم که این شخص نسبت به این تحقیقی که کرده، نسبت به این اختراع و ابتکاری که دارد چون مستقل در این عمل نبوده (عنوان صناعی را دقت کنید) کما اینکه در اعمال خارجیه اگر دو نفر مشترکاً باهم يك عملی را انجام دهند نمی گویند که فقط يك نفر استحقاق دارد بلکه هر دو را مستحق می دانند، اینجا هم يك اشتراکی در طول زمان بوده و نتیجه این می شود که این شخص مستقل در عمل نبوده، حال که مستقل در عمل نیست، چرا برای او حق را بعنوان مالکیت فکری یا بعنوان حق التألیف قائل شویم؟

جواب استاد از اشکال

اولین جوابی که به ذهن ما می رسد - که نه جوابی برای این اشکال در جایی دیده ام و نه اشکالی هایی که عرض میکنم - این است که این اشکال اخص از مدعاست، و در مواردی اصلاً محصول کار گذشتگان نیست. مثلاً در همین فیلم هایی که امروز تهیه می شود؛ کسی که يك فیلمی را می سازد و يك موضوع جدیدی را مطرح می کند، يك بازی جدید و يك هدف جدید را دنبال می کند، نمی توان گفت این فیلم محصول کار دیگران بوده. این اشکال در جایی است که هر تحقیقی تکامل تحقیق قبل باشد.

شبهه مثالی که عرض کردیم که اگر کسی چاهی را به اندازه پنج متر حفر کند و به آب نرسد، دیگری هم پنج متر دیگر حفر کند و او هم به آب نرسد، سومی نیز همینطور، ولي نفر چهارم با يك کلنگ، به آب می رسد، اینجا آنچه که دیگران انجام داده اند جزء العله بوده برای رسیدن به این نتیجه. اما ما جایی را تصویر می کنیم که کار دیگران جزء العله نیست، اصلاً اولین فیلمی که کسی می سازد که قبلش تا بحال فیلمی ساخته نشده است، این يك روش خاص با تکنیک های خاصی است، يك سناریوی خاصی است، اینطور نیست که بگوییم این محصول کار دیگران بوده، این شخص در این کار استقلال دارد.

ثانیاً: بحث ما در حقوق است؛ حقوق يك امری است که یا شارع برای ما بیان می‌کند و می‌گوید اینجا شما حق دارید، مثل حق حضانت و حق ولایت، و یا شارع بیان نمی‌کند بلکه عقلاء بیان می‌کنند. منشأش یا جعل عقلاست و یا جعل شارع است. در باب جعل و اعتبار، دیگر این امور را مدّ نظر قرار نمی‌دهند، چرا که اگر بنا باشد اینگونه امور مدّ نظر قرار گیرد لازمه‌اش این است که در هیچ زمانی هیچ کسی مالک مال نباشد، برای اینکه این مال يك زمانی مال شخصی بوده، او زحمت کشیده و این مال را حفظ و مراقبت کرده، بعد به دیگری فروخته، بگوییم اگر قبلی حفظ نکرده بود دیگری هم نمی‌توانست حفظ کند، پس صدها نفر که این مال در ید آنها بوده، اینها هم دخالت دارند و در این مال حقی دارند. در اعتبار، چنین چیزی نیست. در باب ملکیت و حق؛ اعتبار می‌کنند که الان این حق چه کسی است؟

در اینجا و لو اگر دیگران نبودند این شخص به این نتیجه نمی‌رسید – مثل دارویی که برای درمان يك دردی اختراع می‌شود، که اگر داروهای گذشته نبود این شخص به این دارو نمی‌رسید – اما الان يك اعتبار عقلایی به این شخص اختصاص دارد، حتی در آنجایی که چاه را می‌کنند اگر دیگران اعراض کرده باشند و رها کرده باشند اما این شخص دوتا کلنگ دیگر زد و به آب رسید، عقلاء اعتبار می‌کنند که این شخص مالک است چون این حیازت کرده و آب بدست آورده است.

پس جواب دوم این است که اینها امور اعتباری جعلی، یعنی **بجعل من الجاعل** است، که جاعل آن یا شارع است و یا عقلاء هستند. عقلاء در اعتبار خودشان امور گذشته را مدّ نظر قرار نمی‌دهند بلکه می‌گویند الان این عمل از چه کسی صادر شده. البته شبیه این امر در باب قتل وجود دارد، که اگر ده نفر در يك قتلی دخالت داشته باشند – این فرع هم در روایات آمده و هم در کتب فقهی – که يك کسی مراقب باشد که کسی نیاید، دیگری درب را به روی مقتول ببندد که فرار نکند، و شخص ثالثی هم این شخص را در خانه به قتل برساند.

این جا سه نفر در وقوع این قتل دخالت داشته‌اند، اما هر سه را قصاص نمی‌کنند، که مثلاً آن کسی که دیدبان بوده چشم او کور شود، آن کسی که درب خانه را بسته حبس ابد شود، و آن کسی که قتل را انجام داده قصاص شود. این مورد را نمی‌توانیم برای همه موارد ملاک قرار دهیم. چون در باب قتل، استناد لازم است. عرفاً می‌گویند چه کسی این شخص را کشت؟ اولی دیدبانی کرده، دومی در را به روی این شخص بسته و سومی او را کشته است. در باب قتل؛ آنچه که مقوم برای قتل است استناد این فعل به آن شخص است.

در امور رایجه‌ای مثل حقوق استناد لازم نداریم، در این امور می‌گوییم عقلاء چه اعتباری می‌کنند؟ مثلاً اگر دهها نفر با هم دنبال يك گنجی بگردند، بعد از ساعتی يك نفر از آنها آنها پیدا کند، می‌گویند این پیدا کرده پس مال اوست. و لو به حسب واقعی و تکوینی دیگران مؤثر بودند، اما در اعتبار عقلاء دخالتی ندارد، عقلاء می‌گویند این الان حق این است، چون او به این نتیجه اصلی رسیده لذا حق برای این است و آنچه در گذشته بوده دیگر اعتباری ندارد. گر چه جوابهای دیگری هم می‌شود داد، ولی همین دو جواب کفایت می‌کند.

تنبيهات مسأله «حق التألیف»

بعد از بیان ادله، باید اموری بعنوان تنبيهات و تکمله بحث ذکر شود .

تنبیه اول :حق مالی بودن حق التألیف

سَلَمْنَا که «حق التألیف»، یک حق عقلائی است. آیا از حقوق مالیه است یا خیر؟ «حقوق مالی» حقوقی هستند که در مقابل آن عوض داده می‌شود، قابل نقل و انتقال است، قابل اسقاط است، مثلاً «حق ولایت» قابل اسقاط نیست که مثلاً پدری به بچه‌اش بگوید من ولایت خود را نسبت به تو اسقاط کردم، قابل اسقاط نیست. یا «حق حضانت» قابل اسقاط نیست. اما اگر يك حق، حق مالی شد، حق مالی قابل اسقاط و قابل نقل و انتقال است، حتی انتقال قهری، یعنی اگر این شخص مرد، این حق به ورثه او می‌رسد. و حتی موصی می‌تواند وصیت کند و بگوید من وصیت می‌کنم که حق التألیف این کتاب من، برای فلان موسسه باشد.

اگر حق مالی باشد حتی بعید نیست که مسأله وقف هم در آن جریان پیدا کند که مثلاً کسی بگوید من حق التألیف خودم را وقف کردم و عواید این وقف در فلان محل مصرف شود - حالا در باب اینکه در باب وقف عین خارجی مطرح نیست، اینجا هم عین داریم اما عین معنوی است - . همچنین اگر دیگری بدون اجازه مالک تکثیر کرد ضامن است. اینجا برخی این سؤال را می‌پرسند که این سی دی‌هایی که قفلی به او زده‌اند و شخصی قفل او را می‌شکند، چه حکمی دارد؟

چه بسا می‌توان گفت خرید و فروش اینها جایز نیست، اما اگر این سی دی را کسی در کامپیوترش قرار داده، دیدن آن مانعی ندارد، چون اگر گفتیم حق مالی است یعنی تصرف در آن اشکال دارد و نگاه تصرف نیست، مثل اینکه دیوار خانه مردم که حق مالی و عین مالی مالک است، اگر کسی به این دیوار یا نقاشی روی این دیوار نگاه کند، آیا بر این نگاه تصرف صدق میکند؟

و اما در ما نحن فیه؛ ربما يقال که حق التألیف، حق عقلائیه غیر مالی است، مثل حق حضانت و حق ولایت، که قابل نقل و انتقال و بیع و .. نیست، فقط عدم رعایت آن يك معصیتی دارد. اگر کسی حق ولایت پدر بر خودش را رعایت نکرد، هیچ فقیهی نمی‌گوید این ضامن است. اگر زن که حق حضانت پسر تا دو سالگی و حق حضانت دختر تا هفت سالگی برعهده اوست، شوهر او این بچه را در تمام مدت از زن گرفت و نگذاشت که او حضانت کند، اینجا مرد ضامن نیست بلکه فقط مرتکب معصیت شده است .

کلام یکی از اندیشمندان اهل سنت

برخی به این معنا قائلند، از جمله در میان علمای اهل سنت، صاحب کتاب «الفروق» که شخصی بنام قرافی است که مالکی مذهب هم هست، ایشان قائل به این معنا شده. عبارت ایشان این است: «اعلم انه یروی عن رسول الله(ص) انه قال من مات عن حق فلورثته» گفته از پیامبر چنین روایتی داریم که کسی که بمیرد و يك حقی دارد، این حق برای ورثه اوست، «و هذا اللفظ لیس علی عمومہ بل من الحقوق ما ینتقل الی الوارث و منها ما لا ینتقل» می‌گوید این روایت پیامبر که کسی بمیرد و حقی داشته باشد این حق برای ورثه است، مربوط به آن حقوقی است که قابل انتقال باشد، بعد گفته «و ما کان متعلقاً بنفس المورث و عقله و شهواته لا ینتقل للوارث» می‌گوید آنچه که مربوط به نفس و عقل مورث است - محصولات عقلی مورث، یعنی منتوجات ذهنی و تحقیقات علمی مورث - قابل به ارث رسیدن نیست.

اگر مجتهدی فتاوی‌ای داده، این فتاوا محصولات ذهن و عقل او بوده، اینطور نیست که بگوییم بعد از اینکه از دنیا رفت، فتاواي او هم به ورثه می‌رسد، برای اینکه عقل مورث به موت او منهدم می‌شود و از بین می‌رود و اگر چیزی اصلش به ارث نرسید فرع او هم ارث برده نمی‌شود. «بل الضابط لما ینتقل الیه» ضابط و ملاک آن چیزی که به ورثه برسد «ما کان متعلقاً بالمال» آن چیزی است که تعلق به مال داشته باشد «أن الورثة یرثون المال» ورثه مال را به ارث می‌برند «فیرثون ما یتعلق به تبعاً له» خانه را به ارث می‌برند پس منافعش هم مال اینهاست، خانه ای که مورث خریده برای خودش حقی قرار داده، این حق چون به

این مال تعلق پیدا کرده، خانه را که به ارث بردند آن حق را هم به ارث می‌برند، «و لا يرثون عقله» عقل او را به ارث نمی‌برند «و ما لا يورث لا يرثون ما لا يتعلق به» آنچه که خودش به ارث برده نمی‌شود، یعنی وقتی عقل، ذهن و فکر مورث به ارث برده نشد، ما يتعلق به یعنی محصولات و نتایج فکری او هم به ارث برده نمی‌شود «و مناصبه و ولاياته و اجتهاداته» مقامی که او دارد، مثلاً رئیس بوده یا مجتهد بوده، افعال دینی او، اینها همه از مقوله دین اوست □ اینها هم ارث برده نمی‌شود «و لا ينتقل شيء من ذلك للوارث لانه لم يرث مستنده و اصله» چون اصلش را وارث ارث نمی‌برد پس این فروع هم نباید ارث برده شود.

نتیجه این است که قرافی در اینجا يك ضابطه داده است و آن اینکه؛ آنچه که مال است یا متعلق به مال است، قابلیت به ارث رسیدن را دارد، این دارای قیمت مال است و در آن ارث و این امور جریان دارد. اما آنچه که خودش مال نیست و خودش به ارث برده نمی‌شود، مثل عقل، فکر و ذهن این مورث - که عقل و ذهنش با موت او از بین می‌رود -، محصولاتش هم همینطور است.

ایشان در آخر نتیجه می‌گیرد که «حق التألیف» يك حق مالی نیست بلکه حقی غیر مالی است که قابل به ارث رسیدن نیست. البته به عنوان دینی هم استدلال می‌کند و می‌گوید این استدلالاتی که فقیه انجام می‌دهد، خود دین منشأ برای طاعت است، لذا این اجتهادات هم عنوان اطاعات را دارد، پس حقیقتش این است که يك طاعتی را کرده است متقوم به مال نیست.

روي این فکر کنید که آیا این حرف قرافی که می‌گوید ما قبول داریم «حق التألیف» حق عقلانی است، اما حق مالی نیست، لذا قابل نقل و انتقال نیست و نمی‌تواند در مقابلش پول بگیرد، آیا این حرف درستی است یا خیر؟

و صلی الله علی سیدنا محمد وآله اجمعین.